



۲۰۲۱/۱۱/۱۴



دوکتور محمد اکبر یوسفی

آیا جنگ برنده دارد؟

قبل از اینکه به معنی، "بُرد" و "باخت" جنگ پی ببریم، باید نخست با دقت کامل دانست که این پدیده "جنگ" چه است؟ چرا این جنگ؟ به این "جنگ" کی نیاز دارد؟ این "نیازمندی" با چه طریقه برآورده شده می تواند؟ از جانب دیگر این "جنگ"، چه نوع جنگ است؟ جوانب درگیر کیانند، و بر سر چه و در چه مرحله تاریخی، با چه وسایل و اسباب "زور" می جنگند؟ در یک تعریف ساده و تا حدی عام فهم و "ستندرد" که در "ویکیپدیا" هم می توانید، بیابید: «**جنگ** را یک عمل سازمان یافته می دانند که با اسلحه و ابزار "زور" در منازعات به پیش برده می شود، که در آن بر طبق "پلان" مشخص پیشبرنده گان گروهی، سهم می گیرند، تا از منافع خود حفاظت نمایند.» مشکل اساسی در بحران اخیر کشور ما درین است، که اولاً هویت جوانب درگیر درین "جنگ طولانی" تا حد لازم روشن به نظر نمی رسد، علاوه از اینکه مرزهای "منافع" "گروپ های متعدد مسلح" که خود آنانرا،



Hannah Arendt
Macht und Gewalt
PIPER

مدعیان "قدرت" می شمارند، غیر دقیق و هم بی ثبات، بنظر می رسد. در ترکیب جبههات هم، وقتاً فوقتاً تغییر رخ می دهد. در حقیقت هر یکی ازین گروهک های "مدعی قدرت" و درگیر "جنگ"، زیر بار اتهامات گوناگون، بخصوص نسبت "وابستگی" با "بیگانه" و هم چنان ملوث با افکار انحرافی و افراطی بی حساب شناخته شده، و بشمول انواع مختلف "راسیزم" و پیشداوری های نفرت انگیز علیه همدیگر، به مقابله مصروف اند و بی باکانه، به پخش جعلیات و حدسیات دور از حقیقت نیز علیه همدیگر، متوسل می شوند. بناءً باید دقیق تشخیص شده بتواند، که

آیا "جنگ بین دولت های" مستقل جریان دارد و یا به مهر "جنگ های داخلی"، نوعی از "جنگ نیابتی" تعریف شده است. در جنگ های پس از "جنگ دوم جهانی"، که چندین دهه، جهان را به یک جهان "دو قطبی" قدرت، تعریف نموده بودند، در واقعیت امر توازن قوای بین المللی و کنترول کلی اوضاع جهان، در تسلط، آن دو قطب قدرت متخاصم، یعنی "شوروی" و "ایالات متحده امریکا" یاد شده است. این وضعیت جدید مناسبات بین المللی، در اثر معروف "هنا آرینت"، که در سال ۱۹۷۰م، تحت عنوان: "**قدرت و زور**"، به چاپ رسیده است، به خوبی توضیح شده است. درین اثر تصویر حقیقی از واقعیتهای جهان امروزی ما، پس از جنگ دوم جهانی بدست آمده است. قبل از همه باید گفت



که "هنا آرینت" این کتاب را که برای نخستین بار، در سال ۱۹۷۰م به چاپ رسانیده است، بیشتر در تحت نفوذ جریان جنگ «وینتام» و انتباهات ناشی از جنبش جهانی محصلان و بخصوص مبارزه علیه «نژاد پرستی» در ایالات متحده، تحریر نموده است. مؤلف در مقدمه کتاب خود، می نویسد که مسبباتی که باید در باره جوهر اصلی "زور"، و "نقش" آن در تاریخ و سیاست، فکر می شد، در همان قرن بیست، پنجاه سال قبل از تحریر این کتاب، حاضرأ توسط "لنین" به عنوان یک قرن "جنگ" و "انقلاب" تشخیص شده بود، که فقدان آن تا اکنون، به مشاهده نمی رسد. "هنا" تأکید می ورزیده است، که او در واقعیت امر، با تعجب می دیده است، که نخست حوادث سالهای اخیر، این موضوع را در مرکز توجه، افکار عامه کشانیده است. ("قدرت و زور"، "هنا آرینت"، صفحه ۷) تهداب مستحکم استدلال «هنا آرینت» در آنست، که او با دیدگاه روشن علمی و فلسفی متوجه می شود و می بیند که سطح «انکشاف تخنیکی وسیله زور» در دهه های اخیر به چنان یک نقطه رسیده است، که دیگر به "هیچ یک هدف سیاسی"، تصویری را اجازه نمی دهد، که این "هدف سیاسی" با "عامل بالقوه تخریبی"، مطابقت داشته و یا کاربرد

آن در منازعات مسلحانه، توجیه شده بتواند. «هنا آرینت» هم چنان با "حیرت" تذکر می دهد که حتی "فریدریش اینگلز" پس از جنگ "آلمان فرانسه" برین نظر بوده است، که "اسلحه [در حال حاضر] به چنان پایه اكمال رسیده است، که پیشقدمی برای کدام نفوذ تغییر یابنده از طریق زور، دیگر ممکن نمی باشد. "هنا" می گوید که "پدینوسیله به یک نقطه عطف حقیقی قدم برداشته شده است" (همانجا) "هنا آرینت" هم چنان یادآور می شود، که: «جنگ - که از زمانه های تصور ناشدنی دور، به عنوان آخرین وهله، در سیاست خارجی - مؤثریت و هم پیشه جنگ، خود از جلایش خود باخته است.» (همانجا) "هنا آرینت" به توضیح وضعیت ادامه داده می گوید که "بازی شطرنج مکاشفوی" بین قدرت های بزرگ، برای دولت ها، که در ارتفاع فعلی تمدن قرار دارند، دیگر در بازی های جنگی آنها، با آنچه که تا تا الحال معمول بوده است، مشابهت دیده نمی شود و با ذکر نقل قولی از "هروی ویهلر" که در اثر "محاسبه های ستراتیژیک" او یافته است، تأکید می ورزد که: این "بازی" در مطابقت با یک قاعده، به پیش برده می شود: «وقتی یکی پیروز می شود، هر دو ختم اند.» (همانجا)

مؤلف کتاب از بررسی مسابقات تسلیحاتی، به این نتیجه می رسد: که "مسابقات تسلیحاتی" دیگر به هدف "آماده گی برای جنگ" به پیش برده نمی شود، بلکه به هدف "ایجاد ترس" برای یکدیگر به پیش برده می شود، تا از همچو جنگ نابود کننده جلوگیری شده بتواند. "هنا آرینت" در آلمان هم چنان می نویسد که **به سوال اینکه آیا به این وضعیت بی ثباتی، راه خروج وجود دارد، تا اکنون جواب داده نشده است.** ("قدرت و زور"، "هنا آرینت"، صفحه ۸).

تجارب «جنگ ویتنام»، «منازعات شرق میانه»، «حوادث کیوبا»، «منازعات کوریا»، «حوادث یمین» و هم چنان «اوضاع افریقا» نظیر «آنگولا»، «موزمبیق» و غیره مناطق در شرایط جنگ «سرد» ثابت ساخته است، که این قدرت های «بزرگ»، با داشتن این وسیله ایجاد کننده "ترس" (در حقیقت خودش نیز، مبرا از ترس، نخواهد بود)، "جنگ های نیابتی" را در مناطق مختلف دنیای ما، در عقب مردمان جهان ما، طرح ریزی و به پیش برده اند. بحران اخیر افغانستان، بدون شک، محصول "نفوذ" "بازی های" غارتگرانه قدر های بزرگ متخاصم بوده است، که بیشتر در فضای "جنگ سرد" نسج گرفته و رخ داده است، اما عطش افراد و حلقه های داخلی برای قدرت هم چنان در تعمیق و توسعه دامنه خرابی ها و جنایات درین کشور، نا چیز بنظر نمی رسد. از جانب دیگر تراکم مشکلات و مسائل بی حساب نا حل شده سیاسی، اقتصادی و اجتماعی که در طی سده های طولانی، تراکم یافته است، هم چنان، سهم خود را در عوامل بروز بحران خونین و طولانی اخیر در بیش از چهل سال اخیر کشور ما، نقش داشته است. تبلیغات "ایدیالوژیکی" دو سیستم متخاصم بین المللی، که در یک طرف "سرمایداری" لجام گسیخته "غربی" و در مقابل، نظام حاکم "طبقاتی" که خود را، رهبر طبقه "کارگر" و پیش برنده "دیکتاتوری پرولتاریا" معرفی می نموده است، بیشتر نقش مؤثر آنرا در تشکل "جهان دو قطبی"، بازی کرده اند و پس از "جنگ دوم جهانی"، به خوبی محسوس بوده است. تجربه های بعدی، طوری که "کارل رایموند پوپر" مدعی بوده است، تمام "ایدیالوژی ها" را "جز وعده های میان خالی" چیزی دیگری، نمی شناخته است. این استدلال هم چنان "الهام" می بخشد که انسانها، نه تنها "فریب خوردنی" اند، بلکه در عین حال در جمع آنها، "عوامریبان"، به پیمانۀ غیر قابل محاسبه نیز سهیم می باشند. با وجود آنکه این همه فریبکاران، در مقایسه با کمیت مجموعی جامعه، کمتر خواهند بود، اما مزاحمتها و انحرافات ناشی از فریبکاریهای آنان، سنگین تر بنظر می رسد. در مراحل مختلف "بحران" کشور ما، بازیگران "خارجی" و "داخلی" را که درین جنایات سهیم بوده و به بازیهای کثیف آنها تا هنوز که هنوز است، ادامه می دهند، و همه آشنا هستیم. انگیزه تعیین این عنوان، در حقیقت، از اظهارات "فریبده" و دور از حقایق "تلخ" وطن ما، که توسط یک "مأمور" "محافظه کار نوین" و دست راستی خطرناک در "قدرت بزرگ، ایالات متحده امریکا"، شنیده شده است، می باشد. این مأمور "داکتر زلمی خلیل زاد" نام دارد، که نویسنده در معرفی این شخص، نیازمندی احساس نمی کند. او که در بحران "افغانستان" از جانب "قدرت بزرگ"، "مأموریت های" بی حساب داشته است، باید در

مراکز قدرت "بزرگ" از حاصل فعالیت ها و وساطت ها و غیره، پیغام رسانی ها، به مراجع مربوطه، گزارش داده باشد. نامبرده که از یکطرف، مدعی تقدیم "استعفاء" از "وظیفه سپرده شده می باشد، در عمل چنین انتباه حاصل شده می تواند، که حتماً با استفاده از امکانات و نفوذ دست داشته، بخصوص بر "میدباهای" آن قدرت بزرگ، کثافات باقیمانده را از رد پی اجراءات خود، دور سازد. این شخص که فقط یک "مأمور" و اجرا کننده "چک لیست" از هدایات مراکز قدرت بیش نخواهد بوده باشد، در یکی از مصاحبات خود، از "رئیس جمهور وقت"، "ترمپ" نقل می کند که گویا گفته باشد: "... برنده جنگ نیستیم..." و بعد بر "شهرکاری های" مذاکرات خود در "دوحه"، با "هیأت طالبان" و غیره تکیه می زند، که تفصیل درینجا نمی گنجد. آنچه غیر قابل انکار است، اینست که این شخص به نمایندگی از "قدرت بزرگ"، بیست سال بعد از تسلط بر اوضاع بحرانی و خونین افغانستان، کلمه "برد" و "باخت" جنگ را از ذهن خود "ترشح" می دهد. اینکه این "آقا" از "جنگ" چه تعریفی خواهد داشت، می گذاریم کنار، اما اینکه "قدرت بزرگ" او، که او بر طبق هدایات مراکز قدرت وظیفه اجرا می کند، از "جنگ" چه تصور خواهند داشت، هم چنان موضوع بررسی درین مطلب تعیین نه شده است. هم چنان موضوعات آمادگیهای آنها، برای "جنگ" و "مجاز



دانستن" اشکال مختلف افزار جنگ، که چه نوع خواهد بود، و یا اینکه تا چه حد، این قدرت از مقررات بین المللی پیروی خواهند کرد، می گذاریم کنار، تأریخ ذخایر کافی معلوماتی در اختیار دارد. "خلیلزاد" که مفتخر به "تابعیت" دولت ایالات متحده امریکا شده است، در عین حال با افتخار "شیوه زندگی امریکائی" که حق خودش است، انتخاب نموده است و به عنوان، عضو "حزب جمهوری خواه امریکا"، وفادار به "سیاست" آن حزب بوده و در بلند ترین محافل سیاسی ایالات متحده حضور داشته می تواند، باید درینجا، به عنوان شنونده، طاقت شنیدن

اعتراض یک نو جوان "آلمانی" را که جبراً به "جنگ دوم جهانی" سوق داده شده بود و خود او "قربانی های زیادی"



را متحمل شده است و در جمع "صدمه دیده گان" در "جنگ دوم جهانی" محسوب می شده است، چه گفته است. "حکایت" از خاطرات زمان نوجوانی یک "نوجوان" شانزده ساله "آلمانی"، که قریب ده سال پیش از مرگ او (متولد ۷ اکتوبر ۱۹۲۹م در "شتوتگارت"، متوفی ۱۸ ماه می ۲۰۱۴م در مونشن"، عمر ۸۵)، درین صحبت، یک دانشمند بی مثال "فزیک ذروی" و ضد "جنگ" بوده است، ممکن عمر اضافه از هشتاد سال داشته بوده باشد که در یک صحبت تلویزیونی، قسمتی از خاطرات خود را، بیان داشته است: این صحبت که در "یوتوب" موجود است، به زبان آلمانی آغاز می کند و از

"هنس – پیتر دیور" می پرسد که: "... خودت در آنزمان، که "یاور" یا "اسیستانت" بوده است و لکچرهای "هنا آرینت" را می شنیده است، اثرات "صحبت های" "هنا آرینت" او و افکارش را، بر خودش چگونه ارزیابی می کند؟. "درست است، که برای من یک حادثه فوق العاده غافلگیرانه و غیر مترقبه بوده است. من در "یونورستی بیرکلی" (Berkeley) "سانفرانسیسکو" کمک کننده" یا "اسیستانت" بوده ام، که هشت سال پس از "جنگ" با این لکچرهای این خانم حیرت انگیز گوش می دادم. لیکن من درین هشت سال پس از جنگ هیچ تغییر را در اندیشه خود بوجود نیاورده بودم. من کاملاً "مصون" بودم. در ختم "جنگ" هر کس فکر می کرد، که "ما عجیب انسانهای وحشتناک" هستیم. من می گفتم، "من به حرف های شما گوش نمی دهم. نمی خواهم از یک دروغ شما به دروغ دیگر تان فریب بخورم." استدلال "من" این بوده است،

که "من در آنجا زندگی می کردم و اینها از بیرون می آیند و مدعی می شوند که چه واقع شده است. به جواب می گفتم که به حرف های شما گوش نمی دهم..." "هنا آرینت" در باره "توتالیتاریزم" لکچرهایی را ارائه می داشته است، که به آن لکچرها گوش داده است. پس از پانزده روز، در خطاب به "من" گفت: «... حال می خواهم به حرف های کسی گوش دهم که اعتماد مرا کمائی کرده است.» وقتی "هنس پیتر دیور" می خواسته است، که برای "هنا آرینت" حکایت کند که او در سن "نوجوانی" که به "جنگ سوق داده شده است" بهترین دوستان خود را در بمب بارانها، از دست داده است، خواسته است به "هنا آرینت" حکایت کند که بر او چه گذشته است و بعد "امریکائیها"، به عنوانی "آزاد کنندگان" می آیند و او را که فقط "۱۶" سال عمر داشته است، "به عنوان مجرم جنگی" اسیر می سازند. در مقابل طوری که خود حکایت می کند، "هنا آرینت" صحبت او را قطع می کند، و می گوید که "داستان خودت برایم دلچسپ" نیست. بعد می گوید که وقتی "هنا آرینت" به توضیحات وضعیت می پردازد، "هنس - پیتر دیور" می گوید که این خانم افسانوی، چنان حقایقی را به تفصیل بیان می دارد، که در حقیقت وقایعی برا بیان داشته است، که مبین تاریخ خودم بوده است. بعد "هنا" می گوید، که "جرم جنگی" در آن خلاصه نمی شود، که فرد درگیر جنگ کسی را "قتل" می کند، بلکه این گناه و جرم، در آن لحظه آغاز می یابد که انسان وقوع یک حادثه را می بیند و با وجود آنکه فکر می کند که فرد مورد نظر، کار غلط انجام می دهد، اما باز هم ناظر، با خود می گوید، که به "من غرض" نیست و دور می رود. برخلاف از گفتار "هنا" چنین حکایت می کند یک انسان اجتماعی، باید در برابر چنین وضعیتی بی تفاوت نباشد و درک کند که: «جرم یک کس از بیرون، بزرگتر، به نظر می خورد، نسبت به آنکه در داخل رخ داده است. علاوه بر وزن جرم را مجرم خود، کمتر می سنجد، نسبت به واقعیت اصلی». توصیه "هنا" این بوده است، که در هر حادثه باید انسان طوری مداخله کند، که اقل درک نماید که چرا آن فرد این کار را انجام می دهد. بدینتریب وقتی بدون اینکه انسان قضاوت کند، از مجری، بپرسد، که چرا این کار را انجام می دهد. بدینتریب انسان می تواند، خود را هم بهتر بشناسد. انسان در زندگی با وقایع بیشتر روبرو می شود، نسبت به آنکه بتواند، آنرا توضیح دهد. این شخصیت کمیاب که در رشته "فزیک ذروی" یا "کوانتن فزیک"، تحصیلات مسلکی و علمی پشت سر گذاشته، و شصت سال مکمل به تحقیقات علمی مصروف بوده است، با خاطرات تلخ اش از "جنگ" و هم چنان برخوردار نا درست "امریکائی ها" با او، بعد از جنگ دوم، نخست برای "کار یابی" به محلات اطراف "انگلستان" می رود. در آنجا با حیرت، می بیند و حکایت می کند: که "اینها هم مانند ما، انسان هستند، پس چرا جنگ شده است؟" بعد تصمیم می گیرد، که به "امریکا برود"، تا با کلتور آنها هم آشنا شود. "آقای خلیزاد" باید بداند، که بر خلاف "او" و "رهبران حزبی" و "دولتی" او در "امریکا"، میلیونها انسان و حتی میلیارها، انسان درین کره خاکی وجود دارد، که "هنس - پیتر دیور" از جمله شخصیت های برجسته این جهان بوده است و مانند "مکس پلانک"، "البرت آینشتاین"، "ورنر هایزنبرگ"، "وایسپر" و غیره از همان آغاز طفولیت می گفته اند، که به "جنگ ضرورت" نداشته اند. بناءً در "جنگ پیروزی" را نمی دیده اند. اما رهبران شما که منجمه یک جنگ غیر دقیق را بیست سال قبل از خاک افغانستان، به هر بهانه که بوده است، خود آغاز کرده اند، که برای شما هم یک مقام سپرده شده است، به همانگونه در موهومیت، ختم آنرا هم اعلان کرده اید. شما واقعاً مجرم و قابل محاکمه عدلی شناخته می شوید. با شما درین مورد، باید در یک سطح بلند بر مبنای حقوق بشر و حقوق خلقها، محاکمه عادلانه دائر گردد. شما شایسته شنیدن دلایل معقول شناخته نمی شوید. فقط یک قدرت واقعی بیطرف برای شما، تعریف "عدالت" و "کرامت انسانی" را بفهماند. "هنس - پیتر دیور" در زندگی پُربار خود یک تجربه کاری "بیست ساله" و "شاگردی" و همکاری با "ورنر هایزنبرگ" را نیز، از خود به جا مانده است. او هم چنان در دو مرحله به حیث «رئیس انستیتوت "مکس پلانک"» آلمان، ایفای وظیفه نموده است، با اخذ، دو "نوکتورا" از چنان شهرت بین المللی برخوردار بوده است، که در عین حال از پیشنهاد متناوب جایزه نوبل نیز برخوردار بوده است. این دانشمند معروف "فزیک

ذروی" مخالف سرسخت، "پلانهای فزیکدانان" امریکائی، مانند "تیلر" بوده است که نزد او باید کار "دوکتورا" را به پیش می برده است. او در آغاز خیلی خوش بوده است که "تیلر" هم چنان یک زمان شاگرد "هایزنبرگ" بوده است و بدین سبب، "هنس - پیتر دیور" (Hans + Peter Dürr) او را به "هیث پدر دوکتورای" خود جستجو می کند. مدتی بعد از او می شنود که امریکائیها در فکر تولید "بمب هایدروجنی" اند، که ده ها میلیون انسان را نابود ساخته می توانسته است. "هنس پیتر دیور" حکایت می کند که با شنیدن این حرف، خودش را "فاقد سخن" زدن احساس می کند. این واقعیت را هم بیان می دارد، که فزیکدانان "آلمانی" تولید "بمب" را هدف نداشته اند. او داد می زده است که "ورنر هایزنبرگ"، تحقیقات علمی را در رشته "فزیک ذروی" به پیش می برد تا از آن، یک فلسفه برای تغییر در زندگی بشریت بسازد. اما حال امریکائی ها، می خواهند از آن وسیله جنگی بسازند و قدرت تباهی بشر را به ده ها مرتبه بالا ببرند، و جهان را باز به جنگ بدتر از جنگ دوم جهانی سوق دهند. این دانشمندان هم چنان به فعالیت های، ضد این برنامه ها، "بشمول جنگ ستاره ها" (در زمان "ریگن") پرداخته است. تحلیل علمی و قضاوت درست، برای بیرون رفت از این وضعیت کشور ما افغانستان، به انتخاب فرضیه ها و مقدمات مستحکم و با ثبات نیازمند است. در یک مقاله قبلی، این نویسنده با الهام از تحلیل یک "فیلسوف جوان آلمانی" نوشته شده است که: در افغانستان امروزی «"سیکولاریزم" راه حل است». این بدان معنی است، که بشریت تا اکنون اشکال مختلف "سازماندهی"، اداره اجتماعی را در سازماندهی دولتی تجربه کرده اند. وضعیت کشور ما، با وجود آنکه جهان از کهن بودن آن واقف است و به موقعیت "ستراتژیک و جیوپولیتیک" این کشور، آگاه اند، اما متأسفانه که زمامداران درین مهد زندگی انسانها، از درک شرایط عینی، خیلی دور بوده و شناخت افراد جامعه ما هم چنان در مجموع، از واقعیت های عینی این عصر و زمان فاصله دارند. درک درست از وضعیت و هدف معقول زندگی، فقط با قبول آن شرایط همزیستی عقاید مختلف، روشنتر دیده خواهد شد. حقایق نشان می دهد، که در حال حاضر "افراطیون بنیادگرای" که خود آنها را از انحصارگران "حقیقت" می دانند، با کمترین آگاهی ازین جهان و ماهیت زندگی انسانها، بر سر قدرت رسیده اند. ظاهراً از تسلط "نظامی" خود، حرف می زنند، اما صریحاً درک شده می تواند که حتی زبان مکالمه با جهان را طوری که لازم و ضروری است، نمی دانند. درین اواخر قریب همه، یک جمله را زیاد تکرار می کنند، که "ما با جهان در رسانیدن کمک های بشری" به افغانستان "همکاری" می کنیم. شک وجود داشته می تواند، که ممکن همین کلمه "همکاری" را هم نفهمیده باشند. چه نوع همکاری؟ جهان پیش شما بیایند؟ و یا اینکه مگر لازم نیست که خود، با توضیح مثنی سیاسی نان، خود راه پیوند با جهان را باز کنید. مگر تنها، نیت "آمر" بودن بر اجتماع بیش از "سی میلیون" مثنی سیاسی را تعبیر کامل بخشیده می تواند؟ آیا اینها می دانند که مثنی سیاسی چه است؟ سیاست داخلی چه است؟ و سیاست خارجی چه است؟ تسلط نظامی، ممکن زمینه "توتالیتریزم" را برای آنها، فراهم سازد. اما روشن نیست که این راه بسوی مطلوب خواهد بود؟ در حال حاضر تمام جوانب درگیر، حد اعظمی اعمال خشن و دور از انسانیت را به خود اجازه می دهند. دانشمندان غربی که موازی با حاکمیت های "مذهبی"، علی الرغم دشواریها و خطرات در برابر زندگی آنها، در راه شناخت از دنیای ما، کوشیده اند، تا شعاع معلوماتی را در باره جهان ما، طولانی تر سازند، و بتدریج در مقابله با قیودات و احکام غیر علمی "کلیسای کاتولیک" توانسته اند، ثابت سازند، که این دنیا و تمام تحولات آن، خارج از صلاحیت و توان تفسیر و تعبیر ما بوده، همه تحولات بدون تابعیت از قدرت تعبیرات ما صورت می پذیرد، و در مجموع، منجمله عوامل اخلاقی را هم در وقایع "سیاسی" بی اثر می شناسند. درینجا یک لکچر، «دوکتور دوکتور

"پیتر دور" که در سالهای اخیر قبل از مرگ و بعد از سالگرد، هشتادسالگی خود، بیان داشته است، خیلی آموزنده و با اهمیت است. این دانشمند، فزیک "مدرن" و خاصاً "فزیک ذروی" که در سن ۱۶ سالگی، به «جنگ» دوم جهانی سوق داده می شود، طوری که خود حکایت نموده است، بدون اینکه در جنگ کسی را «کشته باشد» اسیر شده است. در یک صحبت تلویزیونی، می گوید که «امریکائیا با ادعای "آزاد کننده" از بیرون داخل می شوند، یک جوان ۱۶ ساله را که در سنین نوجوانی، روحیه خدمت به عموم افراد جامعه را، از خود نشان می داده است، اسیر می سازند و به او به صفت یک مجرم می نگرند. در حالی که در نتیجه بمباریها، در صف قربانیها شامل بوده است. دوستان و همسنان و همصنفان مکتب خود را هم از دست داده است. در یک صحبت دیگر حکایت می کند، که در همان سن نوجوانی، به محلات اطراف شهرهای "انگلستان" می رود که کار کند. در آنجا خود "می بیند که "همه مانند ما انسان هستند". چرا این "جنگ"، بعد به امریکا می رود، به هدف اینکه در آنجا، هم چنان با انسانهای آنکشور هم آشنا شود. در آغاز یکی از صحبتها، می گوید، وقتی در سن نوجوانی، بدون جرم اسیر می شود، در وضعیتی قرار می گیرد، که دیگر به هیچکس باور نداشته است. بالاخره مصمم می گردد، تا به تحصیلات علمی در ساحه علوم طبیعی، آنها "فزیک مدرن"، و بطور مشخص، در رشته "فزیک ذروی" ادامه دهد. بعداً به امریکا می رود و به تحصیلات در رشته «فزیک ذروی» و یا «کوانتوم فزیک» می پردازد. در طی سالها، چنین احساس داشته است، که در صف باشندگان امریکا، او را در صف مجرمین حساب می کرده اند. سالیان متمادی بر برداشت های شخصی خود، ثابت قدم بوده است، در حالی که در تمام عمر خود، به هیچ جرمی، مرتکب نه بوده است. باز هم، از عکس العمل دیگران چنین انتباه می گرفته است، که به نسبت پیشداوری های "عام" نسبت به "رژیم نازی"، او را هم، در جمله مجرمان "جنگ" حساب می کرده اند.

پایان



برای مطالب دیگر دوکتور محمد اکبر یوسفی روی عکس کلیک کنید